

وقتی که جمال مبارک در بغداد بودند میرزا محیط مشهور شیخی آمد به دارالسلام ...

حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



از الواح حضرت عبدالبهاء - بر اساس نسخه موجود در "کتابخانه آثار بهائی" در مرکز جهانی بهائی
- شماره ۱۱۲۱

۷ جون ۱۹۱۵

وقتی که جمال مبارک در بغداد بودند میرزا محیط مشهور شیخی آمد به دارالسلام یعنی بعنوان زیارت کاظمین کیوان میرزا پسر رضا قلی میرزا نوه فرمانفرما پسر فتحعلی شاه آنجا بود این کیوان میرزا بحضور مبارک مشرف میشد میرزا محیط رفت نزد او و گفت برو بحضور مبارک عرض کن من میل دارم مشرف شوم لکن بشرط اینکه هیچ کس خبردار نشود جز تو کسی نداند حتی نفوسی که در اطراف مبارک هستند از خدام و غیر خدام و منشیان نباید بدانند باید تو بدانی فقط و میخواهم نصف شب مشرف شوم شبی از کاظمین می‌آیم به بغداد در خانه تو و نصف شب با تو میرویم مشرف میشویم باین شروط کیوان میرزا آمد حضور مبارک عرض کرد که میرزا محیط میخواهد باین شروط بحضور مبارک مشرف شود فرمودند به میرزا محیط بگو که من در سفر کردستان غزلی گفته‌ام از جمله ابیات آن غزل این است

گر خیال جان همی هست بدل اینجا میا
ور نثار جان و دل داری بیا و هم بیار

رسم ره این است گر وصل بهاء داری طلب
ور نباشی مرد این ره دور شو زحمت میار

کیوان میرزا رفت باو گفت نیامد روز ثانی سوار شد رفت به کربلا روز سوم تب کرد روز هفتم مرد میان این جواب مبارک و مردن میرزا محیط یک هفته طول کشید

بعد از میرزا محیط سید محمد برادر میرزا علی نقی مجتهد مشهور در کربلا از مشاهیر مجتهدین بود از کربلا آمد به بغداد رفت در خانه حاجی جعفر دولت‌آبادی منزل کرد حاجی جعفر و حاجی خلیل دولت‌آبادی دو برادر بودند از مشاهیر تجار



ORIGINAL

بغداد ولکن نہایت عداوت و بغضا را داشتند میرزا حسن ملقب به گل گلاب از احباب بود برادر حاجی عبدالمجید مرحوم مشہور باین امر بود لکن با جمیع خلق معاشر بود و اگر کسی با او معاشر میشد مہم باین اسم نمیگردید خلاصہ این سید محمد مجتہد طباطبائی میرزا حسن گل گلاب را دید گفت میخواہم بحضور مبارک مشرف شوم ولی ہیچ کس نمیخواہم بداند جز من و تو یعنی اغیار خبر نگیرند نصف شب من و تو میرویم بحضور مبارک مشرف میشویم لکن این شرط را ذکر نکرد کہ حتی ملازمان و منشیان آستان مقدس خبر نگیرند گفت فقط اغیار مطلع نشوند میرزا حسن آمد بحضور مبارک عرض کرد فرمودند بسیار خوب بعد از مغرب تا صبح ہر وقت بیاید خوش آمدہ است باری در خانہ حاجی جعفر دولت آبادی شام خورد بعد از شام گفت من یک جائی میخواہم بروم شب نشینی میروم و برمیگردم سؤال کردند کجا گفت یک جائی آمد آن شب با میرزا حسن گل گلاب بحضور مبارک مشرف شد سؤالاتی کرد شفہاً جواب شافی و کافی شنید و اقرار و اعتراف کرد کہ این دلائل حجت بالغہ است ابداً محل توقف نماندہ است تا سحر در حضور مبارک بود و سؤال میکرد و جواب می شنید بعد از نصف شب مرخص شد چون مراجعت بخانہ نمود دید حاجی جعفر با برادرش حاجی خلیل ہنوز منتظر نشستہ اند زیرا سید محمد طباطبائی بسیار مجتہد محترمی بود گفتند آقا شما تا بحال کجا بودید ما نخواستیم و منتظر ورود شما بودیم گفت حقیقتش این است وقتی کہ من میرفتم از شما مکتوم میداشتم ولی حالا تکلیف من این است کہ بر شما آشکار کنم من رفتم حضور جمال مبارک تا گفت من رفتم حضور مبارک گفت بلہ گفت حضرات پیش از اینکہ بساحت مبارک مشرف شوم انواع روایات می شنیدم ولی چون مشرف شدم دیدم جمیع آن روایات دروغ است مختصر این است بشما میگویم کہ ہر سؤالی داشتم اظہار کردہ جوابہای واضح لامع شنیدم ولی تحقیقات من از برای خودم مہمتر است شما ہم باید خود تحقیق کنید عقاید من از برای شما میزان نمی شود ولی ہمین قدر میگویم واجب دینی است کہ بروید تحقیق کنید حضرات بسیار استیحاہش کردند لہذا آقا سید محمد صبح از خانہ آنها بیرون آمد و رفت بہ کاظمین علیہما السلام و از آنجا رفت بہ کربلا و از آنجا بہ نجف در نجف رفت در مجلس درس شیخ مرتضی مرحوم شیخ مرتضی قاعدہ اش این بود کہ سادات را محترم میداشت لہذا آقا سید محمد را بالای دست خودش نشانید بعد از تعارفات رسمیه آقا سید محمد گفت جناب شیخ عرضی داشتم بفرمائید گفت من رفتم زیارت کاظمین علیہما السلام و از آنجا بہ بغداد رفتم و بحضور ایشان رسیدم طلاب کہ حاضر بودند بگفتا زبان بلامت آقا سید محمد گشودند کہ شما ہم آقا نیز بای شدہ اید شیخ مرتضی تغیر کرد گفت حضرات چرا این طور بہیجان آمدید و چرا اعتراض میکنید اولاً اینکہ شماہا رفتہ اید آنجا تحقیق کردہ اید تجسس نمودہ اید گفتند خیر جواب داد در صورتی کہ تحقیق و تجسس نکرده اید چگونہ استیحاہش و انکار و استکبار مینمائید با وجودی کہ دیناً بر شما لازم است کہ اول تحقیق کنید و بعد تصدیق و یا تکذیب نمائید و ثانیاً از کجا فہمیدید کہ جناب آقا سید محمد آنجا رفتہ و بای شدہ است بعد بہ آقا سید محمد توجہ نمود و گفت ہر چہ میخواستید بفرمائید بفرمائید آقا سید محمد گفت جناب شیخ من ہنوز یک کلمہ نگفتہ این طور بر من تحاہی کردند وای وقتی کہ من حجت بدارم وقتی دیگر تنها خدمت شما میرسم و عرض میکنم آنچه شیخ مرتضی اصرار کرد نگفت خلاصہ آقا سید محمد در ہر جائی نشست کسانی را کہ میدید فی الحقیقہ حقیقت جو ہستند از برایشان این تفصیل را ذکر میکرد باری بعد از خروج از حضور مبارک آقا میرزا حسن گل گلاب از او سؤال نمود کہ جناب مجتہد چطور دیدید گفت اینجا محل حرف نیست آنچه دیدم بر خلاف آنچه می شنیدم بود پرسید چہ می شنیدید چہ میدانستید گفت چنین ہما میگفتند کہ حتی در اطاق مبارک یک گوشہ اش خم شراب است گوشہ دیگر بنگ است گوشہ دیگر چرس می کشند گوشہ دیگر تریاک می کشند لکن واجب ذمہ خود میدانستم کہ بیایم تحقیق کنم ولی آمدم دیدم اینجا یک بساط تقدیسی است کہ

ملاً اعلیٰ غبطه آن را میخورند بهر طرف نظر انداختم همه اش آثار علم و فضل و کمال و تنزیه و تقدیس بود حیران ماندم که مسموعات چنان و حقیقت چنین

مرحوم شیخ ابدأً تعرض باین امر نکرد و کلمه‌ئی ضدّ این امر بر زبان نراند همیشه میگفت من باید تحقیق و تجسس کنم هنوز نکرده‌ام هر کس باید بنفسه برود تجسس بکند باری این صحبت مختصر آقا سید محمد در مجلس شیخ مرتضی سبب انتباه آقا میرزا علی تقی سمنانی شد و او بتجسس افتاد از نجف مخصوص برخاست و به بغداد آمد از جمله تلامذه مرحوم شیخ مرتضی بود محلّ اعتماد او بود در بغداد بحضور مبارک مشرف شد مؤمن و موقن و ثابت و مستقیم شد هر شبهه‌ئی داشت عرض کرد و جواب شنید مراجعت به نجف کرد و یک‌سر بمنزل شیخ مرتضی رفت در آن وقت شیخ مرتضی مقتدای پنجاه میلیون شیعیان بود از قضای اتفاقیّه شیخ ناخوش بود در بستر خوابیده بود چشم شیخ آن اواخر ضعیف شده بود از میرزا علی اصغر مجتهد سؤال کرد که این شخص کی است

ما طیبیان و شاگردان حقّ
بحر قلزم دید ما را فانفلق

شیخ مرتضی مرحوم بجهت مطایبه گفت پس خوب بود نبض مرا میدید میرزا علی تقی گفت

آن طیبیان طبیعت دیگرند
که بدل از راه نبضی پی‌برند

ما طیبیان فؤادیم و مقال

بعد اظهار کرد جناب شیخ من رفتم به بغداد و بحضور ایشان مشرف شدم و حجّت بر من بالغ شد و بشما عرض میکنم که واجب است بر شما فوراً تحقیق این امر را بکنید شیخ در جواب گفت بله من خیلی آرزو دارم که مدتی در توحید کار کنم ولکن هنوز مجال نیافته‌ام انشاءالله فرصت خواهم یافت و در توحید کار خواهم کرد میرزا علی تقی از طریق مزاح گفت جناب شیخ پس معلوم است هنوز در توحید کار نکرده‌اید اطلاعی ندارید از این مطایبه خیلی خندیدند باری شیخ مرتضی در آن ناخوشی فوت شد خدا رحمتش کند بسیار شخص بانصافی بود مرکزش مهم بود چنین نفسی و در چنین مرکز مهمی و این قدر بانصاف خیلی نادر است